

روش عبرت‌دهی در قرآن

محمدرضا قائمی‌مقدم
عضو گروه علوم تربیتی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

چکیده

بدون شک عبرت‌دهی یکی از روش‌های تربیتی است که همه پیامبران(ع) به طور عام، و پیامبر اسلام(ص) به طور خاص، آن را برای هدایت و تربیت انسان‌ها به کار برده‌اند. و شاهد این مدعا تعالیم قرآن کریم است، چرا که در جای‌جای این کتاب آسمانی از موضوعاتی چون تاریخ اقوام و ملل و سرنوشت آن‌ها، و شگفتی‌های خلقت و سایر امور سخن به میان آمده و بر وجود عبرت در آن‌ها تصریح شده است و حتی در مواردی بر گرفتن عبرت امر کرده است که این را می‌توان به روش عبرت‌دهی قرآن کریم تعبیر کرد. بررسی ابعاد مختلف این روش از نگاه قرآن کریم، امری است که این مقاله در پی آن است. آنچه در این نوشتار می‌آید عبارت است از: ماهیت عبرت و مفهوم‌شناسی آن در قرآن، مقومات عبرت، تعریف روش عبرت‌دهی، مبانی عبرت، شرایط اثرگذاری عبرت، موضوعات عبرت‌آموز، و درنهایت، شیوه‌های عبرت‌دهی. مقاله سعی کرده است در محدوده آیات قرآن و تفاسیر مربوطه به بررسی این امور بپردازد.

واژه‌های کلیدی

روش، عبرت، عبرت‌دهی، تاریخ، بصیرت، تعقل، سیر و سفر، شگفتی‌های خلقت.

مقدمه

عبرت در نگاه اول به معنی پند و اندرز است ولی در معنای دقیق خود یک نوع عملیات فکری است که طی آن عبرت گیرنده از مقدمات حسی مثل دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها بهره می‌گیرد و با گذر از آنها به معرفتی و رای آنها منتقل می‌شود و به نتیجه‌ای منطقی و معقول دست می‌یابد. فراهم کردن زمینه، برای پدید آمدن چنین حالتی در متربی، را نیز می‌توان روش عبرت‌دهی نامید که در این مقاله سعی داریم به بررسی ابعاد مختلف آن از منظر قرآن کریم بپردازیم. این‌که عبرت چیست؟ و برای رسیدن به آن چه فرایندی باید طی شود؟ چه تعریفی از روش عبرت‌دهی می‌توان ارائه داد؟ با چه شیوه‌هایی می‌توان زمینه‌های عبرت را فراهم نمود؟ از چه موضوعاتی باید عبرت گرفت؟ چه کسانی عبرت می‌گیرند؟ و... همه سؤالاتی است که این مقاله سعی دارد از نگاه قرآن به آن‌ها پاسخ دهد.

مفهوم شناسی

عبرت بر وزن فعله از ریشه عبر(ع، ب، ر) گرفته شده است که به گفته لغت‌شناسان، اصل آن بر نفوذ و گذشتن از چیزی دلالت دارد (ابن فارس، ۱۴۱۰ق). برای مشتقات مختلف آن معانی متعددی چون: تفسیرکردن، سنجیدن، عبورکردن، تعجب کردن، از ساحلی به ساحل دیگر گذشتن و غیره، ذکر شده است که در همه آنها نوعی جریان، انتقال و نفوذ قابل درک است. برای عبرت و اعتبار، که اولی اسم و دومی مصدر است، معانی متعددی چون تدبیر و نظر، تعجب (الزبیدی، ۱۳۸۵ق، ج ۱۲)، سنجش و امتحان، موعظه و تذکر، اهمیت دادن و اعتبار قائل شدن برای چیزی (الفیومی، ۱۴۱۴ق)، بیان شده است. همچنین به الگو و اصلی که سایر نظایر و مشابه‌ها به آن ارجاع داده شده و با آن سنجیده می‌شوند، عبرت گفته می‌شود (التهانوی، ۱۹۹۶م، ج ۱).

خلیل بن احمد عبرت را به «الاعتبار بما مضی، پند گرفتن از گذشته»، معنی کرده

است (الفراهیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۲). و احمد بن فارس در این زمینه گفته است «اعتبار و عبرت به نظر ما، به دو ساحل رود قیاس می‌شوند. چرا که هر دو ساحل نسبت به یکدیگر «عبر» هم هستند، و زمانی که می‌گویی «اعتبرت الشیء»، گویا به آن چیز نگاه می‌کنی و آن معنایی را که در نظر می‌آوری «عبر» آن و در برابر آن قرار می‌دهی و با آن مقایسه می‌کنی. بنا براین اعتبار از عبری النهر مشتق شده است. بعد ایشان آیه «فاعتبروا یا اولی الابصار» را شاهد می‌آورد و در توضیح آن می‌گوید: گویا خداوند گفته است که به کسی که افعالی را انجام داده و به کیفر خود هم رسیده است نگاه کنید و از کارهای او اجتناب کنید تا آنچه بر سر او آمد، بر سر شما نیاید (ابن فارس، ۱۴۱۰ق، ج ۴). از این بیان احمد بن فارس، فهمیده می‌شود که ایشان عبرت را به معنی اندیشه و نظر همراه با مقایسه و سنجش و درنهایت پند و اندرز گرفته است.

اگرچه ممکن است واژه عبرت برای هر یک از معانی فوق، به صورت جداگانه وضع شده باشد، ولی به نظر می‌رسد معانی مذکور تقابلی با همدیگر ندارند، بلکه مجموعاً طیفی را تشکیل می‌دهند که از نظر انداختن و نگاه ظاهری آغاز و درنهایت به گرفتن پند و اندرز و دخالت دادن آن در رفتار، ختم می‌شود. به بیانی دیگر، هر یک از معانی فوق به یک بعد و یا مرحله‌ای از این طیف معنایی اشاره دارد. عبرت در معنای اصطلاحی خود با همین طیف معنایی تناسب دارد و شاید جامع‌ترین مفهوم و تعریف اصطلاحی برای آن، تعریفی باشد که راغب اصفهانی آورده است. او می‌گوید: «اعتبار و عبرت اختصاص دارد به حالتی که در جریان آن معرفتی ظاهری و مشهود، وسیله و پلی برای درک معرفتی باطنی و غیرمشهود قرار می‌گیرد» (الراغب الاصفهانی، نیز: الزبیدی، ۱۳۸۵ق، ج ۱۲).

بر اساس این تعریف، عبرت یک نوع عملیات فکری است که طی آن عبرت‌گیرنده از مقدمات حسی مثل دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها بهره می‌گیرد و با گذر از آنها به معرفتی ورای آنها منتقل می‌شود و به نتیجه‌ای منطقی و معقول دست می‌یابد. مثلاً وقتی انسان داستان حضرت موسی و فرعون را می‌شنود، به شنیدن صرف اکتفا نمی‌کند، بلکه در

جزئیات آن اندیشه کرده، رابطه بین اجزاء آن را تجزیه و تحلیل می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که سوء عاقبت فرعون در اثر برخوردهای متکبرانه او با حضرت موسی (ع) و عصیان‌گری او نسبت به هدایت‌های حضرت موسی (ع) است. بعد موقعیت خود را با فرعون مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اگر من هم مانند فرعون در برابر فرمان خداوند بایستم و مسیر عصیان را در پیش بگیرم به همان سرنوشت دچار می‌شوم. گاهی همین حالت در اثر دیدن یک اثر تاریخی مثل طاق کسری و ایوان مدائن و یا یک حادثه زنده مثل تصادف و غیره پدید می‌آید.

بنابراین، مجموعه این فرایند عبرت است و اغلب معانی لغوی که در بالا ذکر شد به نوعی در این فرایند دخیل است، دیدن و شنیدن، تأمل و تفکر، منتقل شدن و به نتیجه‌ای رسیدن، مقایسه کردن موقعیت و درنهایت پند گرفتن، هر یک جزئی و مرحله‌ای از این فرایند است.

عرفی‌ترین و رایج‌ترین معنای عبرت در فارسی همین جزء اخیر یعنی پند و اندرزگرفتن می‌باشد که در واقع نتیجه این فرایند است. ولی همان‌گونه که بیان شد، این معنا به تنهایی نمی‌تواند تمام معنای عبرت باشد، بلکه سایر معانی را نیز تداعی می‌کند. البته ممکن است واژه عبرت برای همین جزء اخیر وضع شده باشد، ولی سایر معانی جزء لوازم این معناست و تا آنها نباشند، این جزء اخیر، یعنی پند و اندرز تحقق پیدا نمی‌کند. به هر حال، آنچه مهم است بیان مفهوم قرآنی این واژه است که در ادامه به تبیین آن می‌پردازیم.

عبرت در قرآن

از ماده «عبر» چهار واژه «عابر»، «تعبرون»، «عبره» و «اعتبروا» در قرآن ذکر شده است که اولی به معنی عبور کردن و دومی به معنی تعبیر کردن خواب است و از موضوع بحث خارج است. اما عبرت و اعتبار که مورد بحث است هفت بار در قرآن آمده است. شش بار به صورت اسمی (عبره) و یک بار به صورت فعل امری (اعتبروا). از بررسی

مجموع این آیات به دست می‌آید که «عبرت» در قرآن کریم، در معنای عام خود به معنای فرایندی است که طی آن، شناختی ظاهری و محسوس (که عمدتاً از طریق مشاهده و یا شنیدن به دست می‌آید) با بهره‌گیری از عقل و اندیشه، سبب درک معرفتی باطنی و غیرمحسوس می‌گردد و انسان از امری مشهود به امری نامشهود منتقل می‌شود. به بیانی دیگر، مفهوم قرآنی عبرت، منحصر در یکی از معانی لغوی آن نیست بلکه طیفی از آن معانی را یکجا دربرمی‌گیرد که شامل درک ظاهری موضوع، تأمل و اندیشه در آن، سنجش و مقایسه و درنهایت دستیابی به نتیجه معقول و منطقی و گرفتن پند و اندرز می‌شود.

در تحلیل این فرایند و درستی این ادعا می‌توان گفت:

اولاً در تمامی موارد هفتگانه، ابتدا موضوعی برای مخاطب تبیین می‌گردد تا شناخت ظاهری و محسوسی را در اختیار داشته باشد. این موضوع امری حقیقی است که لااقل در بخشی از زمان تحقق یافته و وجود خارجی پیدا کرده است، که همگی از قدرت خداوند در یاری رساندن به پیامبر(ص) و مؤمنان، و هلاکت دشمنان، و یا قدرت خداوند بر خلق جهان آفرینش و موجودات آن، حکایت دارد. در این آیات، داستان توطئه بنی‌نظیر و یاری خداوند نسبت به پیامبر (حشر، ۱۳)، پاکدامنی حضرت یوسف و هدایت‌های خداوند نسبت به او (تقریباً تمامی سوره یوسف)، داستان موسی و فرعون و عذاب فرعون توسط خداوند (نازعات، آیات ۱۵ تا ۲۶)، همه جریاناتی تاریخی هستند که موضوع عبرت قرار گرفته‌اند. هم چنین، انعام و چارپایان و فوائد آنها برای بشر و به‌ویژه خروج شیر گوارا و سفید از میان فرث و دم (چرک و خون) (نحل، ۶۶ و ۶۷)، و (مؤمنون، ۲۱ و ۲۲)، و تراکم ابرها و نزول باران و تگرگ از آنها و...، و گردش شب و روز (نور، ۴۳ و ۴۴) که حاکی از شگفتی‌های خلقت و قدرت خداوند بر خلق آنها است، موضوع عبرت واقع شده است.

ثانیاً بعد از بیان و ارائه موضوع، در شش مورد بر وجود عبرت و درس در موضوعات ارائه شده تأکید شده است «إن فی ذلک لعبرة...» (آل‌عمران، ۱۳) که از ادات

تأکید (مثل: إن، لام تأکید، قد و...) استفاده شده است که حکایت از قطعی بودن درس‌ها و عبرت‌ها دارد و حتی در سوره «حشر» با صراحت بر پندگیری و عبرت‌گیری امر شده است: «فاعتبروا یا اُولی الأبصار» (حشر، ۲)، و این حکایت از وجود عبرت و درس در این موضوعات دارد که مخاطب باید آن را جستجو کرده و به آن دست یابد.

ثالثاً در اغلب آیات فوق به ویژگی عبرت‌گیرنده اشاره شده است: «اولی الابصار»، «اولی الالباب»، «قوم یعقلون» و «من یحشی»، ویژگی‌هایی است که در آیات آمده است و حکایت از آن دارد که در جریان این عبرت‌گیری، تا از عنصر تأمل و تعقل و اندیشه استفاده نشود، دستیابی به نتیجه غیرممکن است.

رابعاً پندگرفتن واقعی از یک جریان تاریخی یا مشاهده یک حادثه، بدون مقایسه و سنجش موقعیت خود با موقعیت افراد واقع شده در آن جریان، ممکن نیست. زیرا درک ظاهری یک جریان و تعقل و اندیشه در اجزاء آن و کشف روابط بین آنها، اگرچه به لحاظ شناختی چیزی بر معلومات انسان می‌افزاید، ولی در عمل سودی به حال انسان ندارد. این امر زمانی مفید خواهد بود که انسان موقعیت خود را با آن بسنجد تا در امور ایجابی و مثبت سعی در شبیه‌سازی، و در امور منفی، پرهیز از همسویی و همگونی با آن جریان داشته باشد.

اما به نظر می‌رسد که عبرت در قرآن کریم یک معنای خاصی هم دارد و آن عبارت است از درس گرفتن و پندآموزی از جریانات منفی و به عبارتی، درس گرفتن از تاریخ و سرگذشت شوم اقوام و ملل و شخصیت‌هایی که از فرمان خداوند سرپیچی کرده، مشمول عذاب الهی گردیده‌اند. زیرا اولاً در غالب منابع لغوی به معنای پند و اندرز گرفتن برای عبرت تصریح شده است، وثانیاً در اغلب آیاتی که از عبرت سخن می‌گوید در ابتدا به جریانات منفی، و سپس به بودن عبرت در آن‌ها اشاره شده است، و ثالثاً علاوه بر کلمه عبرت، واژه‌های دیگری نیز بر این معنی دلالت دارند که در ادامه به طور گذرا به بررسی این واژه‌ها می‌پردازیم:

آیه: در کتب لغت برای «آیه» معانی متعددی مانند: نشان و علامت، دلیل، معجزه،

شیئی خارق العاده، نابغه، عبرت، کلمه یا مجموعه‌ای از کلمات قرآن که معنای واحدی را افاده می‌کند، و غیره ذکر شده است. ولی اصلی‌ترین و رایج‌ترین معنای آن، که بازگشت همه این معانی به آن است، همان علامت و نشان و یا دلیلی است که انسان را به نکته‌ای ورای خود رهنمون می‌شود و انتقال می‌دهد. و به عبارتی، «آیه» چیزی است که برای رسیدن به مقصود، وسیله، مورد توجه قرار می‌گیرد، و این معنا در تمامی معانی فوق به نوعی قابل درک است.

«آیه» در قرآن کریم نیز در معانی مختلفی مانند: معجزه «سل بنی‌اسرائیل کم آتیناهم من آیه بینه (بقره، ۲۱۱)؛ از فرزندان اسرائیل پرس چه بسیار نشانه‌های (معجزات) روشنی به آنان دادیم»، علامت و نشان (دلیل) «وقال لهم نبیهم إن آیه ملکه أن یأتیکم التابوت فیه سکینه من ربکم (بقره، ۲۴۸)؛ و پیامبرشان بدیشان گفت: درحقیقت نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق [عهد] که در آن آرامش خاطر از جانب پروردگارتان هست و... به سوی شما خواهد آمد...»، آیات قرآن «هو الذی أنزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن أم الکتاب (آل‌عمران، ۷)؛ اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [= صریح و روشن] است آنها اساس کتابند...»، بنا و عمارت «أتینون بکل ریع آیه تعبثون؟» (شعراء، ۱۲۸) آیا بر هر تپه‌ای بنایی می‌سازید که [در آن] دست به بیهوده‌کاری زنید؟»، عبرت «فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیه و إن کثیرا من الناس عن آیاتنا لغافلون (یونس، ۹۲)؛ پس امروز بدنت را نجات می‌دهیم (یعنی تو را با زره [زرین] خودت به بلندی [ساحل] می‌افکنیم) تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند عبرتی باشد و بی‌گمان بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافلند» و غیره به کار است. اگر چه برای «آیه» معانی متعددی ذکر شده است، ولی این واژه بیشترین همخوانی را با عبرت دارد، و به لحاظ معنی نزدیک‌ترین کلمه به آن است و شاید بتوان گفت که بیشترین کاربرد آن در قرآن، در معنای عبرت است، خصوصا آنجا که از سرگذشت شوم افراد و اقوام سخن می‌گوید و سپس در

قالب «إن فی ذلک لآیه»، به عبرت بودن این سرگذشت‌ها اشاره می‌کند.

نکال: نکل به معنی ضعیف شدن و عاجز شدن و نیز مقیدکردن و محدود کردن آمده است و به همین دلیل به طناب و افسار اسب، نکل گویند زیرا اسب را محدود و مقید می‌کند (الراغب الاصفهانی) و نکال به معنی توهین و رفتار تحقیرآمیز نسبت به کسی است تا دیگران از آن عبرت بگیرند مثل: «ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قرده خاسئین. فجعلناها نکالا لما بین یدیها و ما خلفها وموعظه للمتقین (بقره، ۶۵ و ۶۶)؛ و کسانی از شما را که در روز شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند نیک شناختید پس ایشان را گفتیم بوزینگانی طرد شده باشید و ما آن [عقوبت] را برای حاضران و [نسل‌های] پس از آن عبرتی و برای پرهیزگاران پندی قرار دادیم». و لذا نکال در این آیه به معنی عبرت آمده است (علامه طباطبایی، ج ۱). زیرا مشاهده این تحقیر که پیامد نافرمانی و عصیان بنی‌اسرائیل بود برای هر کسی می‌تواند مایه عبرت و بازدارنده باشد. مثل: برای مثل نیز معانی متعددی در قرآن چون: دلیل، مانند، علامت، صفت، حال و وضعیت و غیره آمده است که در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد. در برخی از آیات «مثل» به معنی عبرت آمده است مانند «فجعلناهم سلفا ومثلا للآخرین» (زخرف، ۵۵ و ۵۶). در این آیه شریفه بیان می‌دارد که ما فرعونیان را در ردیف گذشتگان و هلاک‌شدگان، و نیز عبرتی برای آیندگان قرار دادیم. یکی از مشتقات مثل، مثلث جمع مثله است که به معنی بلاهای عبرت آموزآمده است: «وقد خلت من قبلهم المثالات...» (رعد، ۶)؛ و پیش از رحمت، شتابزده از تو عذاب می‌طلبند و حال آنکه پیش از آنان [بر کافران] عقوبت‌ها رفته است». راغب می‌گوید مثله بلایی است که بر انسان نازل می‌شود و مثالی برای رعب و وحشت دیگران قرار می‌گیرد، مانند نکال که مایه عبرت دیگران است (الراغب الاصفهانی).

ذکری: ذکر به معنی حضور شیئی نزد قلب یا زبان (و یا در ذهن) آمده است و ذکری به معنی کثرت ذکر است که در معنی از آن رساتر است (الراغب الاصفهانی). این

واژه در برخی از آیات به معنی عبرت آمده است مانند: «وكم أهلكنا قبلهم من قرن هم أشد منهم بطشا فنقبوا في البلاد هل من محيص. إن في ذلك لذكرى لمن كان له قلب أو ألقى السمع وهو شهيد (ق، ۳۶ و ۳۷)؛ و چه بسا نسل‌ها که پیش از ایشان هلاک کردیم که [بس] نیرومندتر از اینان بودند و در شهرها پرسه زده بودند [اما سرانجام] مگر گریزگاهی بود. قطعا در این [عقوبت‌ها] برای هر صاحب‌دل و یا کسی که گوش دل فرا می‌دهد درحالی که خود به گواهی ایستد، عبرتی است».

با توجه به آنچه بیان شد می‌توان استنباط کرد که در اغلب آیاتی که ابتدا به بیان سرگذشت شوم اقوام و ملل می‌پردازد و سپس به وجود عبرت در آن‌ها اشاره می‌کند، عبرت معنای خاصی هم افاده می‌کند و آن عبارت است از پند و اندرز گرفتن از جریانات منفی و سرگذشت‌های بد.

مقومات عبرت

از آنچه گذشت روشن گردید که عبرت در معنای عام خود فرایندی است که در تحقق آن عناصری دخالت دارند، که فقدان هر یک از آن‌ها به معنی عدم تحقق عبرت است. این عناصر را می‌توان «مقومات عبرت» نام نهاد که عبارتند از:

۱- عبرت گیرنده (معتبر): در جریان عبرت، اولین عنصر و اساسی‌ترین رکن آن شخص عبرت گیرنده است که فعال‌ترین عنصر نیز می‌باشد. چرا که عملیات تجزیه و تحلیل و مقایسه و سنجش و گرفتن نتیجه توسط همین عامل صورت می‌پذیرد. باید انسانی باشد و حادثه‌های تاریخی را ببیند و یا بشنود و در آن‌ها اندیشه نماید تا به نتیجه‌ای معقول و مطلوب دست یابد، و به همین دلیل است که به تصریح قرآن کریم، باید از ویژگی‌های خاصی مثل عقل و بصیرت و... برخوردار باشد: «فاعتبروا يا أولي الأبصار» (حشر، ۲)، «إن في ذلك لعبرة لأولي الأبصار» (يوسف، ۱۱۱)، «إن في ذلك لعبرة لمن يخشى» (نازعات، ۲۶)، که در جای خود بررسی خواهد شد.

۲- موضوع عبرت (معتبر فیه): رکن دوم عبرت موضوع آن است، یعنی همان حادثه یا واقعه‌ای که عبرت‌گیرنده در ظاهر با آن ارتباط برقرار کرده، آن را درک می‌کند. این موضوع امری است که در خارج تحقق یافته و به وقوع پیوسته است. حال ممکن است این تحقق خارجی همچنان ادامه داشته باشد و مرتب تکرار شود مثل گردش شب و روز و نزول باران و تگرگ از ابرهای متراکم، و یا ممکن است در بخشی از زمان گذشته وجود پیدا کرده و اکنون به تاریخ پیوسته است و در قالب جریان‌ات تاریخی و داستان، در کتب تاریخ و یا حافظه انسان‌ها موجود است و به صورت گفتار و یا نوشتار به دیگران منتقل می‌شود.

۳- درس و پندی که شخص به آن منتقل می‌شود (معتبر الیه): رکن سوم عبرت همان امر نامحسوس و غیرمشهودی است که فرد به آن منتقل می‌شود. و در واقع نتیجه فرایند عبرت است که بدون آن عبرت تحقق پیدا نمی‌کند.

گذشته از این سه عنصر، آنچه می‌تواند فرایند عبرت را به نتیجه برساند آن ارتباط ویژه‌ای است که باید بین موضوع و عبرت‌پذیر برقرار گردد. به بیانی دیگر، وجود موضوع و عبرت‌پذیر، جدای از هم، برای تحقق عبرت کافی نیست و به نتیجه‌ای ختم نمی‌گردد، بلکه باید بین این دو رابطه‌ای ویژه برقرار گردد و موضوع بر عبرت‌پذیر عرضه شود و به عبارتی، توجه عبرت‌پذیر نسبت به موضوع عبرت جلب شود. در این صورت اگر سایر شرایط فراهم باشد عبرت تحقق می‌یابد و فرد به پند و اندرزی منتقل می‌شود. این ارتباط ویژه گاه خود به خود حاصل می‌شود، یعنی متربی خود با واقعه و صحنه‌ای عبرت‌آموز روبرو می‌شود و پس از درک ظاهری آن به فکر فرو می‌رود و در موقعیت عبرت قرار می‌گیرد. و گاهی شخص دیگری دخالت می‌کند و توجه فرد را به امری عبرت‌آموز معطوف کرده، او را در موقعیت عبرت قرار می‌دهد. آنچه بعد روشی عبرت را تقویت می‌کند همین فرض دوم است که در ادامه به بیان آن می‌پردازیم.

روش عبرت دهی

همان‌گونه که بیان شد، عبرت حالتی است که طی آن انسان از معرفتی مشهود به

معرفتی باطنی و غیرمشهود دست می‌یابد که این خود می‌تواند در رفتار ظاهری او نیز تغییر ایجاد کند. با این حساب عبرت یک امر تربیتی است، چرا که در جهت تغییر انگیزه و رفتار آدمی عمل می‌کنند. ولی روش نیست، زیرا روش فعالیت است که از مربی به منظور تأثیر در مربی سر می‌زند، و این تعریف بر آن صدق نمی‌کند، بلکه عبرت به معنایی که ذکر شد نتیجه یک روش تربیتی است. آنچه می‌تواند در این زمینه به عنوان روش مطرح شود، «روش عبرت‌دهی» است که از همان ارتباط ویژه بین عبرت‌پذیر و موضوع عبرت به خوبی انتزاع می‌شود. توضیح این‌که ایجاد این ارتباط ممکن است توسط خود عبرت‌پذیر صورت بگیرد و زمینه عبرت فراهم شود: «أفلم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبه الذین من قبلهم دمر الله علیهم وللكافرین أمثالها» (محمد، ۱۰)؛ مگر در زمین نگشته‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنها بودند به کجا انجامیده است، خدا زیر و زبرشان کرد و کافران را نظایر [همین کیفرها در پیش] است». براساس این آیه شریفه، افراد می‌توانند با سیر و سفر در روی زمین و دیدن آثار گذشتگان، در کارها و سرگذشت و نیز ابعاد مختلف زندگی آنها اندیشه نمایند و زمینه عبرت را برای خود فراهم کنند. و ممکن است این زمینه توسط شخص دیگری مثل مربی، فراهم گردد که در این صورت جنبه روشی پیدا می‌کند، زیرا مربی با توصیف موضوع، زمینه عبرت‌پذیری را برای مربی فراهم می‌کند. این فعالیت مربی را می‌توان «روش عبرت‌دهی» نامید.

آیاتی از قرآن بر این روش دلالت دارند. مانند: «واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فأتبعه الشیطان فکان من الغاوین... ذلک مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا فاقصص القصص لعلهم یتفکرون (اعراف، ۱۷۵ و ۱۷۶)؛ و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد... این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند، پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن شاید که آنان بیندیشند».

«واتل علیهم نبأ نوح إذ قال لقومه... فانظر کیف کان عاقبه المنذرین» (یونس، ۷۳-۷۱).

در آیات فوق خداوند با عبارت «واتل» به پیامبر دستور می‌دهد که اخبار نوح و قوش، و بلعم باعورا و سرگذشتش (وسایر قضایای تاریخی و تاریخ اقوام و ملل) را برای مردم بیان کند تا از کارها و سرنوشت آنها آگاه شوند و درعاقبت کار آنها اندیشه نمایند (وعبرت بگیرند). و این خود فعالیتی است تربیتی با عنوان عبرت‌دهی که از مربی، یعنی پیامبر(ص)، به منظور تأثیرگذاری در متربیان سر می‌زند.

در برخی آیات خداوند بیان تاریخ و قصص عبرت‌آموز، و به عبارتی «روش عبرت‌دهی» را به خود نسبت می‌دهد. مثلاً در ابتدای سوره یوسف می‌فرماید: «نحن نقص عليك أحسن القصص... (یوسف، ۳)؛ ما بهترین سرگذشت را بر تو حکایت می‌کنیم»، و بعد از بیان مفصل این داستان واقعی، در آخرین آیه به فایده این کار که همان عبرت‌پذیری است اشاره می‌کند که: «لقد كان في قصصهم عبرة لأولي الألباب...» (یوسف، ۱۱۱)، یعنی ما بهترین سرگذشت‌ها را بیان می‌کنیم، چرا که در آنها عبرتی برای اهل عقل و اندیشه است.

بنابراین، روش عبرت‌دهی که بعد از این، آن را به جهت اختصار «عبرت» می‌نامیم، به خوبی از این آیات استنباط می‌شود، و آن را می‌توان این گونه تعریف کرد: تبیین و توصیف یک جریان تحقق یافته و یا ارائه یک امر واقعی و یا آثار آن به منظور تحریک و متنبه ساختن وجدان متربی، تا او پس از دریافت این اطلاعات ظاهری، با تجزیه و تحلیل و اندیشه، از آن عبور کرده، به معرفتی باطنی و رای آن دست یابد و با نتیجه‌گیری معقول از آن، در بکارگیری آن در سیر و سلوک آینده خویش سعی نماید.^۱

۱. عبرت‌دهی را این گونه نیز می‌توان تعریف کرد: تبیین و توصیف و یا ارائه یک جریان و امر تحقق یافته به متربی به منظور تحریک و بیدار کردن وجدان متربی و به فکر واداشتن او در جهت تجزیه و تحلیل جریان مزبور و کشف رابطه بین اجزای آن، به نحوی که این عمل فکری منجر به نتیجه ای منطقی شود و در جهت تغییر اعمال و رفتار او مؤثر افتد.

مبانی عبرت

به کارگیری هر روش ناظر به هست‌ها و واقعیت‌های موجود و مرتبط با موضوع آن است. عبرت نیز مبانی و خاستگاهی دارد که با مراجعه به آیات قرآن کریم در مورد انسان، که مخاطب آیات عبرت است، می‌توان مبانی آن را تبیین کرد. برخی از این مبانی عام است که در سایر روش‌ها نیز به عنوان مبنا مطرح است، و برخی از آن‌ها به عبرت اختصاص دارد که در ادامه به هر دو نوع اشاره می‌کنیم.

مبانی عام

۱. **حب نفس** یکی از ویژگی‌های انسان است که محور بسیاری از کارهای اوست. این معنا اگرچه با صراحت در قرآن کریم نیامده است ولی دلالت التزامی بسیاری از آیات که از حالت‌ها و رفتار انسان سخن می‌گویند، مؤید آن است. اینکه انسان نسبت به امور مادی و ظواهر دل فریب دنیا محبت می‌ورزد: «زین للناس حب الشهوات...» (آل عمران، ۱۴) «دوستی خواستنی‌ها (ی‌گوناگون) برای مردم آراسته شده است»، «وتحبون المال حبا جما» (فجر، ۲۰) «و مال را دوست دارید دوست داشتنی بسیار»، و از هوای نفس تبعیت می‌کند (روم، ۳۰)، و یا بسیاری از امور مثل اكل ميتة (حجرات، ۱۲)، مجاهدت با مال و جان در راه خدا (توبه، ۸۱)، و یا حتی تبعیت از حق: «لقد جئناكم بالحق ولكن اكنتم ركم للحق كارهون (زخرف، ۷۸)؛ قطعاً حقیقت را برایتان آوردیم لیکن بیشتر شما حقیقت را خوش نداشتید» را کراهت دارد و از آن فرار می‌کند، همگی حکایت از حب نفس دارد. چرا که حب و بغض نسبت به این امور، ریشه در حب نفس دارد. انسان مادی خوبی و بدی امور را با لذت خویش می‌سنجد و آنگاه در صدد جذب یا دفع آن برمی‌آید. و البته در بسیاری از موارد در تشخیص نفع و زیان خویش به خطا می‌رود: «... و عسى أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسى أن تحبوا شیئا و هو شر لکم و الله یعلم و أنتم لاتعلمون (بقره، ۲۱۶)؛ ... و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

این ویژگی خصوصیت دیگری به نام تأثیرپذیری و تغییر رفتار در انسان را به دنبال

دارد. انسان همواره با محیط اطراف خود در تعامل است و نسبت به اموری که در اطراف او رخ می‌دهد عکس‌العمل‌های متفاوتی نشان می‌دهد، و به عبارتی، به دلیل داشتن حب نفس، بر اساس منافع و مصالح خویش رفتار خود را تغییر می‌دهد: «إذا مسه الشر جزوعا. وإذا مسه الخیر منوعا (معارج، ۲۱ و ۲۰)؛ چون صدمه‌ای به او رسد عجز و لابه کند. و چون خیری به او رسد بخل ورزد».

۲. *تعقل، تفکر و اندیشه‌ورزی* نیز ویژگی عام دیگری است که قرآن کریم در آیات بسیاری به آن اشاره دارد. این ویژگی که در واقع بهترین خصلت انسان و ملاک برتری او بر سایر مخلوقات خداوند است، به صورت مختلفی در قرآن مورد اشاره قرار گرفته است. گاهی از عضو فیزیکی که وسیله و مرکز درک و فهم انسان است، سخن گفته است: «إن فی ذلک لذکری لمن کان له قلب...» (ق، ۳۷)، که قلب در اینجا به معنی دل و مرکز درک و فهم انسان است، و گاهی تعقل: «کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تعقلون» (بقره، ۲۴۲)، و تفکر: «... کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون» (بقره، ۲۶۶)، و تدبیر: «کتاب أنزلناه إلیک مبارک لیدبروا آیاته ولیتذکر أولوا الألباب» (ص، ۲۹) را به انسان نسبت می‌دهد، و در مواردی انسان‌ها را بر عدم بهره‌گیری از این قوه توبیخ می‌کند: «أفلا یتدبرون القرآن أم علی قلوب أفلها (محمد، ۲۴)؛ آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است»، و نیز: «أولم یتفکروا فی أنفسهم...» (روم، ۸). همه این آیات دلالت بر وجود قوه عاقله در نهاد آدمی دارد که کار آن درک، اندیشه و سنجش و ارزیابی امور است.

مبانی خاص

۱- قانون‌مندی و ضابطه‌مندی فعالیت‌های بشری: مشابهت انسان‌ها در خلقت و مراحل مختلف زندگی و سرانجام آن، که حکایت از قانون‌مندی نظام آفرینش به طور عام، و ضابطه‌مندی فعالیت‌های بشری به طور خاص دارد، یکی از مبانی عبرت است. از آیات

قرآن چنین به دست می‌آید که سنت خداوند در مورد انسان این است که:
 اولاً، انسان را طی مراحل از خاک می‌آفریند: «ولقد خلقنا الإنسان من سلالة من طين. ثم جعلناه نطفه في قرار مكين. ثم خلقنا النطفه علقه... ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارك الله أحسن الخالقين (مؤمنون، ۱۲-۱۴)؛ و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم. سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم... آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است»، و در نهایت صورت زیبای انسانی همراه با ابزار شناخت به او می‌بخشد: «الذی أحسن کل شیء خلقه وبدأ خلق الإنسان من طین... وجعل لکم السمع والأبصار والأفئدة قليلاً ما تشكرون (سجده، ۷-۹)؛ همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد... و برای شما گوش و دیدگان و دل‌ها قرار داد چه اندک سپاس می‌گزارید».

ثانیاً، مسیر هدایت را به او نشان داده، انتخاب آن را به خود او واگذار می‌کند: «إنما هدیناه السبیل إما شاکراً وإما کفوراً» (انسان، ۳) «ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس». و سپس کلیه اعمال او را ثبت کرده، مسئولیت خیر و شر آن‌ها را به خود او باز می‌گرداند: «وکل إنسان أَلزَمناه طَأْثَره فی عنقه ونخرج له یوم القیامه کتاباً یلقاه منشوراً... من اهتدی فإنما یتهدی لنفسه ومن ضل فإنما یضل علیها ولا تزر وازره وزر آخری... (اسراء، ۱۳-۱۵)؛ و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم و روز قیامت برای او نامه‌ای که آن را گشاده می‌بیند بیرون می‌آوریم... هر کس به راه آمده تنها به سود خود به راه آمده و هر کس بیراهه رفته تنها به زیان خود بیراهه رفته است و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد...».

ثالثاً، انسان‌های مؤمن و درستکار را در دنیا و آخرت پاداش نیک می‌دهد و آنان که از مسیر هدایت الهی خارج می‌شوند و از پذیرش حق استنکاف کرده و اعمال زشت بجا می‌آورند، را سخت عذاب می‌کند: «فأما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم

أجورهم و یزیدهم من فضله و أما الذین اس تنکفوا و استکبروا فیعذبهم عذابا ألیما و لا یجدون لهم من دون الله ولیا و لانصیرا» (نساء، ۱۷۳).

قرآن در آیات بسیار زیادی به این سنت خداوند در برخورد با انسان اشاره می‌کند. سنتی که از بدو خلقت درباره همه انسان‌ها بوده و خواهد بود و تغییرپذیر نیست: «...فلن تجد لسنة الله تبديلا ولن تجد لسنة الله تحویلا» (فاطر، ۴۳).

۲- وقایع و حوادث، ظاهری دارد که در خارج نمود پیدا می‌کند و با حواس ظاهری قابل درک است، و باطنی دارد که به راحتی نمی‌توان به آن دست یافت. وجود ظاهر و باطن در امور، مبنای خاص دیگری است که عبرت مبتنی بر آن است. آنچه در عبرت مهم است کشف ارتباط بین این دو، و به عبارتی، عبور از ظاهر و رسیدن به باطن است.

تحقق عبرت با توجه به مبانی فوق و تعامل آنها با یکدیگر صورت می‌پذیرد، که در این میان ویژگی تعقل و اندیشه‌ورزی انسان حساب ویژه دارد. چرا که شنیدن حوادث تاریخی و دیدن آثار گذشتگان و یا شگفتی‌های خلقت، منهای تعقل و تفکر، معنا و محتوایی به دنبال ندارد، و اشیاء بی‌روح را می‌ماند که بی‌هدف و بی‌معنا از برابر دیدگان انسان عبور می‌نماید. به همین جهت است که قرآن هر کجا از عبرت سخن می‌گوید آن را به صاحبان عقل و بصیرت نسبت می‌دهد: «إن فی ذلک لعبرة لأولی الأبصار» (آل عمران، ۱۳)، «لقد کان فی قصصهم عبرة لأولی الألباب...» (یوسف، ۱۱۱)، که در مبحث بعدی به این نکته بیشتر می‌پردازیم.

شرایط تأثیر گذاری عبرت

عبرت‌ها به وسعت دنیا گسترده است و مشاهده هر پدیده و یا شنیدن هر جریان می‌تواند درس عبرت برای انسان باشد، و انسان را به درک شناختی فراتر از آنچه می‌بیند و می‌شنود، رهنمون سازد. لکن برای درک عبرت‌ها، وجود موضوع آن کافی

نیست، بلکه باید شرایط و پیش‌زمینه‌هایی در مخاطب و تربیت‌پذیر باشد تا تأثیر مطلوب پدید آید. در غیر این صورت اثر چندانی نخواهد داشت و به همین دلیل است که علی (ع) می‌فرماید: (ما أكثر العبر و أقل الاعتبار - نهج البلاغه، حکمت ۲۹۷) یعنی عبرت‌ها چه بسیارند و عبرت‌گیر چه کم! به همین منظور قرآن کریم، به دنبال توصیف و تبیین عبرت‌ها، قلمرو اثرگذاری آنها را بیان کرده و برای اهل عبرت ویژگی‌هایی را برشمرده است.

۱. بصیرت، تعقل و درایت: بصر در لغت به معنی چشم آمده است (الفراهیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱)، و از آنجا که چشم وسیله‌ای برای دیدن و کسب اطلاع و آگاهی است، بصر به معنی علم نیز به کار رفته است. اگر این دیدن ظاهری با تعمق و دقت بیشتری در باطن آن همراه شود به طوری که به جوانب مختلف آن امر، علم و آگاهی حاصل شود و ابعاد مختلف آن برای شخص واضح گردد، بصیرت شکل می‌گیرد. و به همین دلیل بصیرت به معنی برهان (ابن فارس، ۱۴۱۰ق، ج ۱)، و به معنی عبرت (الراغب الاصفهانی) نیز آمده است. بنابراین بصیرت یعنی بینش قلبی و علم و آگاهی لازم نسبت به امری داشتن و در ابعاد مختلف آن تأمل کردن، به طوری که زوایای مختلف و حتی پنهان آن برای شخص روشن و واضح باشد. البته این مفهوم، ذومراتب است و درجات مختلفی دارد و نمی‌توان محدوده خاصی برای آن تعیین کرد.

قرآن کریم، آنجا که به بیان عبرت‌ها می‌پردازد، در دو مورد با صراحت اعلام می‌دارد که فقط صاحبان بصیرت از این امر عبرت می‌گیرند. یکی در سوره آل‌عمران، آنجا که به بیان جریان جنگ بدر می‌پردازد و از نصرت عجیب و غریب خداوند نسبت به مسلمانان سخن می‌گوید، بر این امر تأکید می‌کند که: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (آل‌عمران، ۱۳). و دیگری در آیه ۴۴ سوره نور، آنجا که از قدرت خداوند نسبت به جابجایی ابرها و نزول باران و تگرگ و گردش شب و روز سخن می‌گوید، همین جمله را با همان تأکیدات خاص بیان می‌نماید. براساس برخی از تفاسیر، أبصار در اینجا به معنی چشم مادی و حسی نیست بلکه منظور بینش و دریافت از ناحیه عقل

و خرد است (الطبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۲). و این با معنی عبرت سازگارتر است، زیرا باید چشمی باشد تا ببیند و بصیرتی باشد تا تدبیر و درک کند تا عبرت حاصل شود و الا عبرت‌ها در تمامی لحظات شب و روز از جلو چشم‌ها عبور می‌کنند ولی قلوب آنها را درک نمی‌کنند (سید قطب، ۱۴۰۸، ج ۱).

قرآن در یک مورد نیز اهل بصیرت را با صراحت مورد خطاب قرار می‌دهد و آنان را به عبرت‌گیری امر می‌نماید: «فاعتبروا یا اولی الأبصار» (حشر، ۲).

علاوه بر بصیرت، تعقل نیز مفهوم دیگری است که در قرآن به آن اشاره شده است. اصل عقل به معنای امساک و بازداشتن است و در اصطلاح، گاهی به قوه مدرکه، که در وجود آدمی تعبیه شده است تا علم را درک کند، عقل گفته می‌شود، و گاهی از علمی که توسط همین قوه درک می‌شود به انسان بهره‌می‌رساند، به عقل تعبیر می‌شود (مفردات). این واژه اگرچه به صورت اسمی در قرآن نیامده است، ولی به صورت فعلی ۴۹ بار در قرآن ذکر شده است که بیشتر به صورت «یعقلون» و «تعقلون» می‌باشد. ولی واژه‌های دیگری مانند «لب»، «نهی» و «حجر» در قرآن آمده است که به معنی عقل است.

از مجموع آیاتی که در این باره آمده است استفاده می‌شود که عقل در فرهنگ قرآنی، یعنی نیرویی که با درک علوم و شناخت‌های لازم، انسان را از ضلالت بازمی‌دارد. زیرا در آیات متعددی، از گمراهی‌ها و کارهای ناپسند افراد و اقوام و ملل گذشته و هلاکت آنها سخن می‌گوید و بعد با جمله «أفلا تعقلون» انسان‌ها را توبیخ می‌کند که چرا از این نیروی بازدارنده استفاده نمی‌کنید: «أف لكم ولما تعبءون من دون الله أفلا تعقلون» (انبیاء، ۶۷)، «ولقد أضل منكم جبلا كثيرا أفلم تكونوا تعقلون» (یس، ۶۲). یا در مواردی از نعمت‌ها و نشانه‌های قدرت خداوند سخن می‌گوید و سپس مخاطبین را از عدم درک این آیات و در نتیجه گمراه شدن، توبیخ می‌نماید: «وهو الذی یحیی ویمیت وله اختلاف اللیل والنهار أفلا تعقلون» (مؤمنون، ۸۰).

به هر حال با توجه به معنای لغوی و نیز سیاق آیات قرآن کریم، تعقل یعنی اندیشه کردن و درک کردن علوم و مسائل مختلف و بهره‌گیری از آنها در جهت هدایت خود

و محو ضلالت و گمراهی خویشتن، و این معنی یکی از ویژگی‌هایی است که قرآن کریم برای اهل عبرت ذکر کرده است: «وإن لكم في الأنعام لعبرة...، إن في ذلك لآية لقوم يسمعون» (نحل، ۶۶ و ۶۷)، و در جای دیگری عبرت‌گیری را به اولی‌الالباب، یعنی صاحبان عقل خالص (مفردات) نسبت می‌دهد: «لقد كان في قصصهم عبرة لأولی‌الالباب...» (یوسف، ۱۱۱). و گاهی از این گروه با عبارت «أولی‌النهی» یاد می‌کند: «أفلام یهدلهم کم أهلكنا قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم إن فی ذلك لآیات لأولی‌النهی» (طه، ۱۲۸). نهی جمع نهیه است، یعنی عقلی که از زشتی‌ها نهی می‌کند (الراغب الاصفهانی).

۲. سلامت نفس، انگیزه و ایمان: برخورداری از بصیرت و شناخت، و اندیشیدن در اطراف موضوع به تنهایی برای اثرگذاری عبرت کافی نیست، بلکه متربی باید از فطرتی سالم و ایمانی قوی برخوردار باشد تا انگیزه لازم را برای پندپذیری داشته باشد و بخواهد که از تاریخ و سرگذشت انسان‌ها درس بگیرد. این معنی را می‌توان در واژه «خشیت» جستجو کرد، واژه‌ای که در قرآن کریم به عنوان یکی از ویژگی‌هایی اهل عبرت بیان شده است. در سوره نازعات، بعد از گزارش کوتاهی از داستان حضرت موسی (ع) و فرعون، بیان می‌دارد که: «إن فی ذلك لعبرة لمن یخشی» (نازعات، ۲۶). خشیت به معنی ترس و خوف شدید است و راغب آن را به معنی ترس آمیخته با تعظیم می‌داند و غالباً با علم به چیزی که از آن می‌ترسد همراه است. و به همین دلیل است که در آیه «... إنما یخشی الله من عباده العلماء إن الله عزیز غفور» (فاطر، ۲۸)، خشیت در علماء منحصر شده است (الراغب الاصفهانی)، زیرا علماء نسبت به سایر مردم اطلاعات و آگاهی‌های بیشتری از خلقت جهان و اهداف آن و نیز عظمت خالق و پاداش و عذاب او در آخرت دارند.

علامه طباطبایی در ذیل آیه ۲۷ نازعات می‌گوید: معنی این است که در این داستان برای کسی عبرت است که خشیت دارد و از غرایز (ذاتی) اوست که از شقاوت و عذاب بترسد و انسان چنین است، بنا براین در این جریان برای انسان مستقیم الفطره عبرت است (علامه طباطبایی، ج ۲۰). شیخ طوسی نیز در تفسیر خود بیان می‌کند که

عبرت گرفتن فقط به «من یخشی» اختصاص یافته است، به دلیل اینکه فقط اوست که با تأمل در این جریان عبرت می‌گیرد و بهره می‌برد و الا کافر که از عذاب خدا نمی‌ترسد، و به همین دلیل است که در آیه ۲ سوره بقره می‌گوید «هدی للمتقین» (طوسی، ج ۱۰). تقوی و خوف از خدا زمانی وجود دارد که انسان به او ایمان و اعتقاد داشته باشد. و وقتی ایمان باشد انگیزه برای پندپذیری و درک عبرت‌ها و به‌کارگیری آنها در زندگی به منظور تقرب به خداوند نیز خواهد بود (إن فی ذلک لآیات للمتوسمین - حجر، ۷۵). آیات دیگری نیز به همین نکته اشاره دارد: «إن فی ذلک لآیة لمن خاف عذاب الآخرة...» (هود، ۱۰۳)، «وترکنا فیها آیة للذین یخافون العذاب الالیم» (ذاریات، ۳۷). در این دو آیه شریفه، با توجه به سیاق آیات، آیه به معنی عبرت است و به کسانی نسبت داده شده است که از عذاب دردناک آخرت بیمناک هستند.

علاوه بر شرایط فوق که با صراحت برای اهل عبرت بیان شده است، ویژگی‌های دیگری نیز در آیات قرآن آمده است. در این آیات اگرچه به عبرت تصریح نشده است ولی سیاق آیات حکایت از تبیین موضوعی عبرت‌آموز دارد و اهل عبرت را به فهم و درک آن فرا می‌خواند، ویژگی‌هایی مانند هوشیاری: (إن فی ذلک لآیات للمتوسمین (حجر، ۷۵))، تفکر: (... کذلک نفصل الآیات لکم وم یتفکرون (یونس، ۲۴))، آگاهی: (فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا إن فی ذلک لآیة لکم لعلکم یتقون (نمل، ۵۲))، شنوا بودن: (أولم یهد لهم کم أهلکنا من قبلهم من القرون یمشون فی م ساکنهم إن فی ذلک لآیات أفلا یسمعون (سجده، ۲۶))، یعنی اگر شنوا بودند عبرت‌ها را درک می‌کردند و هدایت می‌شدند. همه این ویژگی‌ها مرتبط با هم و مکمل یکدیگرند.

در یک جمع‌بندی از مجموع ویژگی‌هایی که در آیات قرآن برای اهل عبرت آمده است، می‌توان گفت که بازگشت همه این شاخص‌ها به یک چیز است. و آن این است که اهل عبرت باید از قدرت درک و شناخت بالایی (بصیرت) برخوردار باشد تا بتواند به عبرت‌ها دست یابد. به بیانی دیگر، تمام شاخص‌های فوق ارتباط تنگاتنگی با هم

دارند و مراحل مختلف فرایند شناخت را تشکیل می‌دهند. فرایند شناخت از محسوسات یعنی دیدن و شنیدن و... آغاز می‌شود که در اثر آن آگاهی و علم ظاهری پدید می‌آید. با تفکر و تعقل در این علم ظاهر، جوانب مختلف آن مورد تجزیه و تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد و آنگاه شناخت لازم و به عبارتی بصیرت درباره موضوع حاصل می‌شود. حال اگر هوشیاری و تقوا (خشیت) همراه با ایمان به این بصیرت افزوده شود و به عبارتی به کمک آن بیاید، عبرت حاصل می‌شود. در این صورت، شناخت واقعی و بصیرت به معنی واقعی کلمه (یعنی شناخت همه‌جانبه از امور و بهره‌مندی و بکارگیری آن در سیر و سلوک) تحقق یافته است.

شاید سخن امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۱۵۳ نهج‌البلاغه به همین روند اشاره داشته و مؤید این برداشت باشد: «فإنما البصیر من سمع فتفکر و نظر فأبصر، و انتفع بالعبر، ثم سلک جددا واضحا يتجنب فيه الصرعه فی المهاوی و الضلال فی المغاوی»، یعنی انسان بینا کسی است که به درستی بشنود و اندیشه نماید، و به درستی بنگرد و سپس آگاه شود و از عبرت‌ها پند گیرد، سپس راه روشنی را بییماید، و از افتادن در پرتگاه‌ها، و گم‌شدن در کوره راه‌ها، دوری کند. و این امر فقط به مدد تقوای الهی که از ایمان به او سرچشمه می‌گیرد، امکان‌پذیر است. زیرا: «آنکه عبرت‌ها (ی روزگار) از (میان) کیفرهایی که پیش چشم اوست، برایش آشکار شود (و از آن پند پذیرد و عبرت گیرد)، تقوی او را از فرورفتن در شبهات نگه دارد» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶)، و خود قرآن که حاوی عبرت‌ها و حکمت‌ها و کتاب هدایت است براین نکته تأکید می‌کند که: «هدی للمتقین» (بقره، ۲).

بنابراین قلمرو اثرگذاری روش عبرت‌دهی محدود به کسانی می‌شود که از قدرت شناختی و درک مسائل برخوردار باشند و توانایی تجزیه و تحلیل امور را داشته باشند. البته این ویژگی دارای مراتب است و شدت و ضعف دارد و در نتیجه قدرت شناختی افراد متفاوت است. و از این رو، موضوعات عبرت‌آموز و نیز چگونگی ارائه آن برای افراد مختلف، متفاوت خواهد بود. و مربی با توجه به شناختی که از مربی خود دارد باید شیوه متناسب را انتخاب نماید.

شیوه های عبرت دهی

همان گونه که در تعریف این روش بیان شد، عبرت دهی، تبیین و توصیف و ارائه یک جریان و امر تحقق یافته به متربی است. این جریان، موضوع و به عبارتی، منبع عبرت است که اعمال این روش نمی تواند بدون توجه به آن صورت پذیرد. از این رو، این دو مبحث را یکجا مورد بررسی قرار می دهیم.

در یک نگاه کلی شیوه های عبرت دهی را می توان به دو اعتبار بیان کرد، یکی به اعتبار قالب های بیان و توصیف و ارائه، و دیگری به اعتبار موضوعات عبرت آموز.

الف) شیوه های عبرت دهی به اعتبار چگونگی تبیین، توصیف و ارائه آن:

۱- قالب توصیف و گزارش: در این قالب، قرآن کریم به فرازهایی از تاریخ و یا صحنه هایی از جهان خلقت و شگفتی های آن اشاره کرده آن را توصیف می کند و آنگاه مخاطب خود را به گرفتن عبرت از آن دعوت می نماید. مثلاً در سوره حشر به گوشه ای از تاریخ صدر اسلام اشاره کرده، به طور خلاصه و گویا یکی از موارد یاری خداوند نسبت به پیامبرش (ص) را توصیف می کند: «هو الذی أخرج الذین کفروا من أهل الکتاب من ديارهم لأول الحشر ما ظننتم أن یخرجوا وظنوا أنهم مانعتهم حصونهم من الله فأتاهم الله من حیث لم یحتسبوا وقذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بأیدیهم وأیدى المؤمنین فاعتبروا یا اولی الأبصار» (حشر، ۲).

به گفته مفسران این آیه و آیات بعدی مربوط به نقض عهد بنی نظیر از قبایل یهودی ساکن در مدینه است. آنان با پیامبر (ص) پیمان بسته بودند که له و علیه پیامبر (ص) اقدامی نکنند، ولی نقض عهد کرده، درصدد قتل آن حضرت برآمدند. خداوند توسط جبرئیل پیامبر را از این توطئه آگاه کرد. آن حضرت، آنان را بین خروج از مدینه و یا نبرد مخیر کرد. ابتدا خروج را پذیرفتند ولی با وسوسه منافقان و با دلگرمی از حمایت آنان، تغییر موضع داده و جنگ را پذیرا شدند. آنان هم به استحکام

۱. در این رابطه رجوع شود به: نحلاوی، عبدالرحمن؛ التریبه بالعبره؛ فصل دوم.

دژهای خود دلگرم بودند و هم از حمایت منافقان از آن‌ها مغرور، و به همین دلیل خیال پیروزی مسلمین و ماندن در مدینه را در سر می‌پروراندند. اما خداوند از راه دل بر آن‌ها حمله برد و چنان رعب و وحشتی در دل آنان انداخت که با دست خود دژ مستحکم خویش را خراب کرده، با ذلت از مدینه اخراج شدند (ر.ک: تفاسیر المیزان، مجمع البیان، صافی، و فی ظلال القرآن، ذیل آیه مربوطه).

عبرتی که آیه شریفه به فراگیری آن امر می‌کند، درک قدرت خداوند در یاری اولیاء خود و خذلان و ذلت دشمنان خویش است، آن هم از طریقی که هیچ یک از دو طرف گمان نمی‌بردند. نه مسلمانان گمان می‌بردند که بنی‌نظیر از دژ مستحکم خود خارج شوند (ما ظننتم أن یخرجوا)، و نه خود آنان به این شکست اعتقادی داشتند، بلکه گمان می‌بردند که دژهای مستحکم، آنان را در برابر خشم الهی و حمله مسلمین حفظ می‌نماید (وظنوا أنهم مانعتهم حصونهم من الله). پس هم مسلمین و هم کفار، باید از این نصرت و آن خذلان غیرمنتظره، درس بگیرند و حقیقت آن را درک نمایند.

۲. قالب داستانی: یکی از شیوه‌هایی که قرآن کریم برای عبرت دادن به مخاطبان خود به کار برده است قالب داستانی است. «داستان در مفهوم عام خود یک کار هنری است که بر بنیان هندسی خاصی پایه‌گذاری شده و نویسنده آن، یک یا چند حادثه، وضعیت، قهرمان و محیط را از خلال زبان «توصیف» یا «گفتگو» یا هردوی آن‌ها می‌آفریند» (بستانی، ۱۳۷۱، ص ۶۵). زبان داستان زبانی است که نویسنده می‌تواند مقصود خود را ساده‌تر و روشن‌تر بیان کند، و در عین حال مخاطب خود را به طور غیرمستقیم به سوی هدفی خاص هدایت و ارشاد نماید. نکته مهم در قصه و داستان این است که هر داستانی ظرایف و لطایف خاصی دارد که چگونگی عرضه آن بستگی به شناخت قصه‌نویس از روحيات و تمایلات مخاطب آن دارد. هرچه این شناخت بیشتر باشد مهارت و هنرنمایی او در پردازش صحنه‌ها و معرفی قهرمانان داستان بیشتر جلوه می‌کند. و قرآن کریم با شناخت عمیقی که از انسان دارد به خوبی از عهده این امر برآمده است که در جای خود باید تبیین گردد.

نکته بسیار مهم دیگر در داستان‌های قرآن، که آن‌ها را از داستان‌های بشری متفاوت می‌سازد، واقعی بودن آنهاست. قرآن حقایق تاریخی را در قالب داستان بیان می‌کند: «نحن نقص عليك نبأهم بالحق...» (کهف، ۱۳)، درحالی‌که داستان‌های بشری، یا به طور کلی موهوم و ساختگی و مبتنی بر تخیل هستند، و یا آمیخته‌ای از تخیل و واقعیت می‌باشند. به هر حال، قرآن کریم گاه به صورت مفصل و با بیان تمام جزئیات قصه‌پردازی می‌کند و گاه به صورت خلاصه به صحنه و یا بخش‌هایی از یک جریان اشاره می‌نماید. به عنوان نمونه، داستان حضرت یوسف (ع) یکی از داستان‌های بلندی است که قرآن با هدف عبرت‌آموزی به مخاطبان خود عرضه می‌کند. در اوایل سوره خداوند بیان می‌کند که ما بهترین داستان را برای تو بیان می‌کنیم: «نحن نقص عليك أحسن القصص بما أوحينا إليك هذا القرآن وإن كنت من قبله لمن الغافلين (یوسف، ۳)؛ ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی». آنگاه از خواب یوسف (ع) قصه را آغاز می‌کند، خوابی که او در کودکی دید و برای پدر تعریف کرد: «إذ قال يوسف لأبيه يا أبت إنى رأيت أحد عشر كوكبا والشمس والقمر رأيتهم لى ساجدين (یوسف، ۴)؛ (یادکن) زمانی را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم که برای من سجده می‌کنند»، و حضرت یعقوب (ع) به‌طور کلی به تعبیر آن اشاره‌ای کرد و پسر را از بازگو کردن آن برای برادران خویش منع نمود. سپس قرآن کریم به بیان جزئیات زندگی حضرت یوسف و اتفاقاتی که برای او رخ می‌دهد، می‌پردازد و با شیوه‌ای جذاب و هنرنمایی خاصی، یکی یکی صحنه‌ها را پردازش می‌نماید، به‌گونه‌ای که مخاطب را برای پیگیری داستان بی‌قرار می‌کند. و آنگاه در پایان داستان به واقعی بودن و عبرت‌آموز بودن آن اشاره می‌نماید: «لقد كان في قصصهم عبرة لأولی الألباب ما كان حدیثا یفتری ولكن تصدیق الذی بین یدیه وتفصیل کل شیء وهدی ورحمة لقوم یؤمنون (یوسف، ۱۱۱)؛ به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق آنچه [از کتابهایی] است

که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمتی است».

در تمام صحنه‌های این داستان پندها و نکات عبرت‌آموز فراوانی وجود دارد که در اینجا درصدد ذکر آن‌ها نیستیم ولی یک برداشت کلی که از شنیدن آن به ذهن هر مخاطب عاقلی خطور می‌کند این است که اگر انسان بنده خالص خدا باشد و در بندگی خود لحظه‌ای از خدا غافل نشود، اگرچه تمام اسباب و علل برای نابودی و ذلت او فراهم شود، ضرری به او نمی‌رسد و خداوند او را در برابر همه نامالیمات زندگی یاری و هدایت می‌کند.

۳. سیر و سفر: یکی دیگر از شیوه‌های عبرت‌دهی سیر و سفر است. آنچه در دو شیوه قبلی مطرح بود، توصیف و تبیین جریانات عبرت‌آموز بود که از طریق حس شنوایی، مخاطب را به تفکر وادار می‌داشت، ولی آنچه در این شیوه مطرح است ارائه و نشان دادن صحنه‌های عبرت‌آموز است که متربی با دیدن آن‌ها به فکر فرو می‌رود و در زندگی و قدرت و سرگذشت خلق‌کنندگان و صاحبان این صحنه‌ها اندیشه می‌کند. در این شیوه مربی، متربی خود را به دیدن آثار برجای مانده از پیشینیان، مانند ویرانه کاخ‌های ستمگران، برج و باروها، مزارها، بناهای مذهبی، اشکال و صور، غارها، دریاها و خشکی‌ها و غیره می‌برد، تا متربی، خود ببیند و اندیشه نماید. هر یک از این صحنه‌ها در عین خاموشی هزاران زبان دارند و سخن‌ها می‌گویند و هر صاحب عقلی را به تفکر وادار می‌دارند.

قرآن کریم در آیات متعددی بر این شیوه تأکید می‌کند. گاه به صورت امر، انسان‌ها را به سیر در زمین دعوت می‌کند: «قل سیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین» (نمل، ۶۹)؛ «... فسیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین» (نحل، ۳۶).

و گاهی به صورت استفهام توبیخی مردم را به این امر فرا می‌خواند، و به عبارتی مردم را از اینکه به سیر در زمین اقدام نمی‌کنند، و یا سیر و سفر دارند ولی در آنچه می‌بینند اندیشه نمی‌کنند، توبیخ می‌نماید: «أو لم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا أشد منهم قوه و آثاروا الأرض و عمروها أكثر مما عمروها

وجاءتهم رسلهم بالبينات فما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون (روم، ۹)؛ آیا در زمین نگرديده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بوده است آنها بس نیرومندتر از ایشان بودند و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آنچه آنها آبادش کردند، آن را آباد ساختند و پیامبران‌شان دلایل آشکار برایشان آوردند؛ بنابراین خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند لیکن خودشان بر خود ستم می‌کردند.

این دعوت و فراخوانی اهداف مقدسی را دنبال می‌کند که در آیات مختلف به آنها اشاره شده است. اهدافی مانند: بیداری قلوب^۱، درک عاقبت پیشینیانی که از نظر قدرت و قوت و خدم و حشم بر انسان‌های امروزی برتری داشتند^۲، درک عاقبت گنهکاران و دروغ‌گویان^۳، درک چگونگی خلقت عالم، قدرت و عظمت خالق آن^۴ و... که هر کدام از آنها به تنهایی برای پنددهی و عبرت‌آموزی به انسان‌ها کافی است.

(ب) شیوه‌های عبرت‌دهی به اعتبار موضوعات عبرت آموز

همان‌گونه که بیان شد موضوعات و منابع عبرت فراوان است. هر پدیده، آیه‌ای از آیات الهی است و پیامی دربردارد. و هر کس دیده عبرت‌بین داشته باشد می‌تواند از لابلای این پدیده‌ها، درس‌ها و پیام‌ها را دریابد. از این رو ارجاع به هریک از آنها، و معطوف کردن توجه مرتبی به آن، می‌تواند شیوه‌ای از شیوه‌های عبرت‌دهی به حساب آید. قرآن کریم برای عبرت دادن به افراد، آنها را به موضوعات مختلفی ارجاع می‌دهد که در ادامه به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ارجاع به تاریخ: بیشترین موضوعی که قرآن کریم برای عبرت‌آموزی به افراد

۱. أفلم يسيروا في الأرض فتكون لهم قلوب يعقلون بها أو آذان يسمعون بها فإنها لا تعمي الأبصار ولكن تعمي القلوب التي في الصدور (حج، ۴۶).

۲. در این مورد رجوع شود به: سوره یوسف، ۱۰۹، روم، ۹ و ۴۲، فاطر، ۴۴، غافر، ۲۱ و ۷۲، محمد، ۱۰.

۳. در این مورد رجوع شود به: سوره انعام، ۱۱، و نمل، ۶۹.

۴. قل سيروا في الأرض فانظروا كيف بدأ الخلق ثم الله ينشئ النشأه الآخره إن الله علي كل شيء قدير (عنكبوت، ۲۰).

ارائه می‌دهد تاریخ است. گاه تاریخ صدر اسلام مثل سرگذشت جنگ بدر و یاری عجیب و غریب خداوند نسبت به مسلمانان (آل عمران، ۱۳) و داستان نقض عهد و توطئه بنی‌نظیر نسبت به پیامبر(ص) (آیات اول سوره حشر) و... را مطرح می‌کند، و گاه از تاریخ و سرگذشت اقوام و ملل پیشین سخن می‌گوید مثل تاریخ قوم نوح، لوط، عاد، ثمود، بنی اسرائیل، اصحاب الایکه، قوم سبأ و... که در سوره‌های مختلفی از قرآن به آن‌ها اشاره شده است. و زمانی به بیان زندگی شخصیت‌های خاص و مطرح در روزگاران قدیم می‌پردازد مانند داستان قایل، قارون، ابرهه، نمرود، بلعم باعورا (اعراف، ۱۷۵ و ۱۷۶) و... که در هر یک از این جریانات درس‌ها و عبرت‌های فراوانی وجود دارد که اهل بینش و اندیشه می‌توانند آن‌ها را درک نمایند.

۲. ارجاع به نفس: از موضوعاتی که انسان را به عبرت و درس گرفتن فرا می‌خواند، تفکر انسان در خلقت خویش است. اینکه انسان کیست؟ گذشته او چه بوده است؟ چگونه خلق شده است و از چه نعمت‌هایی برخوردار است؟ و در نهایت به کجا و چگونه خواهد رفت، همه نکاتی است که تفکر در آن‌ها می‌تواند مایه عبرت برای او باشد. قرآن کریم در آیات متعددی به این نکات اشاره می‌کند. در سوره ذاریات بیان می‌دارد که در زمین و در نفس شما آیاتی برای جویندگان یقین هست: «و فی الأرض آیات للموقنین. و فی أنفسکم أفلا تبصرون» (۲۰ و ۲۱)، آیا نمی‌بینید؟ در آیات دیگر به چگونگی خلقت آدمی و ماده اولیه آن اشاره می‌کند و انسان را به اندیشه کردن در آن فرا می‌خواند: «فلینظر الإنسان مم خلق. خلق من ماء دافق. یخرج من بین الصلب والترائب. إنه علی رجعه لقادر (طارق، ۵ الی ۸)؛ پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است. از آب جهنده‌ای خلق شده. (که) از صلب مرد و میان استخوان‌های سینه زن بیرون می‌آید. درحقیقت او [= خدا] بر بازگردانیدن وی بخوبی تواناست». و آنگاه که در زنده شدن و رجعت خود در روز قیامت شک می‌کند، قرآن به او یادآور می‌شود که مگر او (= انسان) به یاد نمی‌آورد که ما او را در ابتدا از هیچ آفریده‌ایم: «أولا یذکر الإنسان أنا خلقناه من قبل ولم یک شیئا»؟ (مریم، ۶۷).

به هر حال مجموعه‌ای از آیات انسان را به تفکر درباره خویش و مسائل مرتبط با زندگی گذشته و آینده و مرگ آدمی دعوت می‌کند که انسان می‌تواند از اندیشیدن در این امور به درس‌ها و عبرت‌ها در ورای آن‌ها دست یابد.

۳. ارجاع به طبیعت و جمادات: خلقت آسمان و زمین، گردش شب و روز، پدیده‌های طبیعی مانند رعد و برق، زلزله، باد و سیل و طوفان: «إِن فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَکِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ... لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (بقره، ۱۶۴)، «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقُهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ. يَقْلِبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (نور، ۴۳ و ۴۴)، رشد گیاهان و نباتات و درختان و میوه‌ها: «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (نحل، ۶۷) و... موضوعات دیگری است که انسان را به عبرت‌آموزی دعوت می‌نماید.

تفکر در عظمت و چگونگی خلقت و نیز زوایای مختلف وجودی و منافع هر یک از این پدیده‌ها، انسان را به تعجب وادار می‌دارد و او را به قدرت و عظمت خالق آن‌ها رهنمون می‌گردد.

۴- ارجاع به شگفتی‌های خلقت حیوانات: از موضوعات دیگری که قرآن، آن را به عنوان منبعی برای عبرت معرفی می‌کند چارپایان و حیوانات و منافع آنهاست. قرآن گاهی بر وجود عبرت در حیوانات و منافع آن‌ها، به ویژه شراب‌گوارایی به نام شیر و یا عسل که منبع غذایی انسان‌هاست، تصریح می‌کند: «وإن لكم في الأنعام لعبرة نسقيكم مما في بطونه من بين فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربين... إن في ذلك لآية لقوم يتفكرون» (نحل، ۶۵ الی ۶۹)، «وإن لكم في الأنعام لعبرة نسقيكم مما في بطونها و لكم فيها منافع كثيرة و منها تأكلون. وعلیها وعلی الفلك تحملون» (مؤمنون، ۲۱ و ۲۲). و زمانی، آدمی را به خاطر غفلت و بی‌توجهی به چگونگی خلقت حیوانات و سایر موجودات عالم خلقت،

توبیخ می‌کند: «أفلا ينظرون إلى الإبل كيف خلقت... فذكر إنمأ أنت مذکر» (غاشیه، ۱۷الی ۲۱). زیرا اگر انسان از خواب غفلت بیدار شود و در مخلوقات و نعمت‌های الهی اندیشه‌نماید، اسرار نهانی بروی مکشوف می‌شود و به آموزه‌هایی دروای دیده‌ها و شنیده‌های خود دست می‌یابد که می‌تواند در مسیر آینده زندگی، ملاک رفتار و عمل او قرار گیرد. به هر حال موضوعات عبرت‌آموز فراوانی در قرآن آمده است که بازگشت آن‌ها به یکی از همین موضوعاتی است که بیان گردید، و ارجاع و توجه دادن به هر یک از آن‌ها می‌تواند شیوه‌ای از روش عبرت باشد.

نتیجه

با عنایت به آنچه گذشت می‌توان گفت که عبرت در نگاه قرآن و در معنای عام خود، به معنای فرایندی است که طی آن، شناختی ظاهری و محسوس (که عمدتاً از طریق مشاهده و یا شنیدن به دست می‌آید) با بهره‌گیری از عقل و اندیشه، سبب درک معرفتی باطنی و غیر محسوس می‌گردد و انسان از امری مشهود به امری نامشهود منتقل می‌شود و معنای خاص آن، عبارت است از درس گرفتن و پندآموزی از جریان‌های منفی و به عبارتی، درس گرفتن از تاریخ و سرگذشت شوم اقوام و ملل و شخصیت‌هایی که از فرمان خداوند سرپیچی کرده، مشمول عذاب الهی گردیده‌اند. زمینه‌سازی برای ایجاد چنین حالتی در انسان روش عبرت‌دهی نام دارد. این روش یکی از مهمترین روش‌هایی است که قرآن کریم برای هدایت و تربیت مخاطبان خود به طور گسترده بکار برده است. چرا که در جای جای این کتاب آسمانی از موضوعاتی چون تاریخ اقوام و ملل و سرنوشت آن‌ها، و شگفتی‌های خلقت و سایر امور سخن به میان آمده و بر وجود عبرت در آن‌ها تصریح شده است و حتی در مواردی بر گرفتن عبرت امر کرده است. این کتاب آسمانی، گاه با ارجاع انسان به تاریخ و سرگذشت اقوام و ملل، و زمانی با ارجاع دادن به نفس انسان و شگفتی‌های جهان خلقت، و نیز دعوت انسان به سیر و سفر و... زمینه عبرت‌گیری انسان را فراهم می‌کند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابن فارس، احمد (۱۴۱۰ق)؛ معجم مقاییس اللغة؛ بیروت: دار الاسلامیه.
بستانی، محمود (۱۳۷۱)؛ اسلام و هنر؛ مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس
رضوی.

الراغب الاصفهانی، الحسین بن محمد [بی تا]؛ المفردات فی غریب القرآن؛ تهران:
المکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه.

التهانوی، محمد علی (۱۹۹۶م)؛ موسوعه کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم؛ بیروت:
مکتبه لبنان ناشرون.

الزیبیدی، محمد مرتضی (۱۳۸۵ق)؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ کویت: دارالهدایه.
طباطبایی، محمد حسین [بی تا]؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: منشورات جماعه
المدرسین فی الحوزه العلمیه.

الطبرسی، الفضل بن حسن (۱۴۰۸ق)؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار المعرفه.
الطریحی، فخرالدین بن محمد (۱۴۰۸ق)؛ مجمع البحرین؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ
اسلامی.

طوسی، محمد بن حسن [بی تا]؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی.
الفراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۴ق)؛ ترتیب کتاب العین؛ قم: انتشارات اسوه.

فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۳۴ق)؛ الصافی فی تفسیر القرآن؛ تهران:
(انتشارات) محمودی.

القیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)؛ المصباح المنیر؛ بیروت: دار الکتب العلمیه.

قطب، سید (۱۴۰۸ق)؛ فی ظلال القرآن؛ بیروت: دار الشروق.

نحلاوی، عبدالرحمن (۱۴۱۸ق)؛ التریبه بالعبیره؛ دمشق: دار الفکر.